

مروری بر کارنامه جایزه شعر خوزستان

کلمه کلمه به لهجه کارون

گروه فرهنگی: جشنواره شعر خوزستان بیش از سه دهه

است که با فراز و فرودهایی برگزار می‌شود و در اغلب دوره‌ها، کارنامه‌ای قابل قبول باقی گذاشته است. حضور اثرگذار برخی چهره‌های شعر خوزستان در ادبیات امروز و مهم‌ترین تمایز آن به حساب بیاید. هشتمین دوره جشنواره شعر خوزستان در روزگار کرونا برگزار شد و شاید همین به ناکزیرمختصر برگزار شدن، فرصت‌هایی را قربانی کرده باشد اما انقطاع این اتفاق در سال‌های گذشته و نامستمر

جایزه می گیرم پس هستم!

هنگامی که مارکز کتاب «صد سال تنهایی» را می‌نویسد، اگرچه در سبک خاص رئالیسم جادویی، اما چنان ارتباط عمیقی با گذشته



کوش شیخ نجدی شاعر

و حافظه روانی مردم خویش برقرار می‌کند که کتاب به مانند یک کتاب مقدس، بسرعت خوانده می‌شود و برخی حتی خط به خط آن را رونویسی می‌کنند. در ایران چه کتاب، شعری یا داستانی را می‌شناسیم که حداقل در چهل سال اخیر با چنین استقبال عمومی مواجه شده باشد. بخشی از این چالش به علت عدم شفافیت و صداقت در هدایت شاعران نویاست. واضح است که دید و نگاه و حس شاعرانه داشتن در همه افراد به یک میزان وجود ندارد. اما آنجا که استعداد شاعرانه‌ای ظهور می‌کند، باید در جهت درست هدایت شده و لذا یکی از رسالت‌های مهم جشنواره‌های ادبی کشف و معرفی این استعداد‌های بکر و تشویق و شناسایی آنها و همچنین انتخاب مجموعه‌هایی است که بواقع جهت حرکت درست را به کوشندگان این

راه نشان دهند. آن هم در زمانه‌ای، که شهوت شهرت و شتابزدگی در رسیدن به جایگاه نام شاعری، برخی افراد را اغوا می‌کند که به جای «بیان جهان شخصی» خود و مطالعه و ممارست در ادبیات، به روش‌هایی چون چینش تصادفی واژگان یا به‌کارگیری صرف محورهای جانشینی و همشینی روی بیآورند. غافل از اینکه هر یک از ما جهان شخصی خود را داریم و لذا شاعرانگی متفاوتی در ما جریان خواهد یافت. در حقیقت جشنواره‌های ادبی در همه جای جهان به نوعی معیار و میزانی برای استعداد‌های جوان هستند که خود و اثر خود را با آن بسنجند و ارتقا دهند. بنابراین بدیهی است چنانچه این جشنواره‌ها دستخوش باندهایی‌ها،

با این اوصاف



سعید سروش‌راد شاعر

در سال‌های اخیر آنچه دیده‌ایم این است که جایزه‌های بزرگ و معتبر ادبی مستقل، روز به روز کم فروغ‌تر، کم‌اهمیت و متأسفانه پرحاشیه‌تر شده‌اند. حال با این اوصاف، استاندارد به یک جشنواره استانی چه قدر می‌تواند محکی قابل اعتنا برای شاعران امروز باشد؟ کم و بیش، همگی از سرنوشت بسیاری از جشنواره‌ها و جایزه‌های شعر امروز آگاهییم. نمونه تأثیر برانگیز این جشنواره‌ها، جایزه شاملو است. این جایزه هر چند در اوایلین دوره‌های برگزاری، نتایج خوبی داشت. اما در چند ساله اخیر، چنان مبهم و پرحاشیه برگزار شد که با سبلی از انتقادهای درست و نادرست اما جدی روبه‌رو شد که البته آسیب‌شناسی آن، در جای خود، قابل تأمل و بررسی است. جایزه شاملو مشتتی است از خروار، سایر جشنواره‌های مستقل هم کم و بیش به این سرنوشت غم‌انگیز دچار شده‌اند؛ تا جایی که به سختی می‌توان نتایج جشنواره‌ها را مستقل ادبی امروز را معیار فنی بودن شاعران بدانیم. اگر اشتباه نکنم ۸ بار است که جشنواره شعر خوزستان برگزار می‌شود. البته در دوره‌های اول، به جای جشنواره، عنوان همایش را بر پیشانی داشت و در چند روز برگزار می‌شد. آن روزها، همایش خوزستان، میزگردهای مفصل و شعرخوانی‌های زیادی داشت و البته دوره‌می‌های شاعرانه مفیدتری برای گفت‌وگوهای رو در روی شاعران، بخصوص در آن سال‌ها که فضای مجازی یا وجود نداشت یا امکانات این روزها را نداشت. سال‌های

سؤال این است جشنواره شعر خوزستان – که زمانی نام همایش شعر خوزستان را بر پیشانی داشت- از نظر ادبی، تا چه اندازه معتبر است؟ نه همایش خوزستان- مبذل شد به یک جلسه دو ساعته شعرخوانی و اعلام نتایج در حاشیه نمایشگاه سالانه کتاب خوزستان. آن هم در محیطی بسیار معشوش، شلوغ و بسیار نامطلوب. اسمال هم به بهانه کرونا، تشریفات کمتر از گذشته بود و هشتمین جشنواره شعر خوزستان به‌صورت یک جلسه آنلاین خصوصی و چند نفره در اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان برگزار شد.

گویا همه چیز دارد از جلال و جبروت خودش خالی می‌شود. با این حال همچنان معتقدم که جشنواره شعر خوزستان از معتبرترین جشنواره‌های ادبی در کشور است بخصوص در شعر

طبیعتاً برای این جرابی باید دلایلی داشته باشم وگرنه از حرم تنها یک ادعای سست به جا می‌ماند و چه بسا تا اندازه‌ای به عرق خوزستانی و انحصارطلبی جنوبی هم منتهم بشوم. با این حال من برای این جشنواره و سایر جشنواره‌های ادبی یک محک تجربی دارم و آن این است که اگر برگزیدگان یک جشنواره، پس از انتخاب، در شعر و فعالیت‌های

بودن آن چنان آسیب‌زا بوده است که بتوان به همین اندک تدارکات و ایجاز برگزاری‌ها دلخوش کرد. در هشتمین دوره جشنواره شعر خوزستان «بهزاد زرین‌پور»، «مهرنوش قربانعلی» و «رضا بختیاری‌اصل» داوران بخش شعر آزاد و «غلامرضا طریقی»، «عبدالحمید ضیایی» و «کبری موسوی قهفرخی» داوران بخش شعر موزون بودند که این هیأت با معرفی برگزیدگان جشنواره در بخش کلاسیک، «جمال پناهی‌نژاد»، «علی کاظمی» و «الهام علی‌پور» و در بخش سپید، «بهزاد بهادری»، «محمد جانبازان» و «اکبر آزادپور»

دوستی‌ها، تعارفات، نان قرض دادن‌ها یا سوء داورۃ‌ها شوند عواقب آن محدود به بازه زمانی برگزاری‌شان نخواهد شد؛ بلکه متأسفانه سبب گمراهی نسل نو‌شاعر و دلسردی و سرکوب استعدادها و در نهایت انحراف جریان ادبی زبان فارسی می‌شود. لذا اگر به جست‌وجوی تحولات عمیق و دامنه‌دار در حوزه‌های مختلف ادبی هستیم لازم است درباره سازو کار این جشنواره‌ها دقت نظر بیشتری اعمال گردد.

جشنواره‌های ادبی همچنین این قدرت را دارند که سبب اقبال عمومی و مانایی یک اثر

در گذر زمان و بالطبع فروش بیشتر آن گردند. در دوره‌ای که انتشار یک کتاب از نوشتن آن دشوارتر شده است و بیش از آنکه فرایندی فرهنگی محسوب گردد، فعالیتتی اقتصادی است، برگزاری جشنواره‌های ادبی بی‌گمان

راهگشای آثار ادبی برای ورود به جریان تاریخی خود هستند. لازمه این امر آن است که داورۃ‌ها با خروج از فرم «سلیقه محوری» اصالت خود را اثبات کنند و داوران آیتم‌های علمی، فرمی و محتوایی را در گزینش آثار به کار گیرند.



را به‌عنوان برگزیدگان جشنواره بدون اولویت معرفی کردند. در این دوره از جشنواره از «داوود جوانی» «سیداسماعیل شریف هاشمی» در بخش کلاسیک و از «احمد تمیمی» و «ندا ذات» در بخش آزاد تقدیر شد.

سه‌شنبه‌های شعر با دعوت از دبیرخانه و مخاطبان جشنواره شعر خوزستان درصدد شد که هم چون دیگر جوایز شعر نقبی به امید بهبود و شناسه‌تر کردن این رویداد بزنند که حاصل آن صرفاً دو یادداشت از دو شاعر خوزستانی که اتفاقاً هر دو از برگزیدگان ادوار این جشنواره هستند، شد.

همچنین به هر طریق حلقه بسته داورۃ‌ی‌ها شکسته شود و نگرش‌ها و رویکردها و جریان‌ها گوناگون فرصت یابند در امر بسترسازی ادبی مشارکت نمایند. گفتنی نیست که بارها شاهد به‌کارگیری هیأت داورۃ یکسان و غالباً نیز مردانه در جشنواره‌های مختلف هستیم. آیا واقعاً نمی‌توان به افراد جدید مجال تجربه و مشارکت داد و از دانش و دیدگاه آنها نیز بهره‌مند شد؟ بدیهی است این مسأله علاوه بر کاهش کیفیت داورۃ، می‌تواند مسیر اخلاقی جشنواره‌ها را نیز زیر سؤال ببرد.

موضوع دیگر این است که جشنواره‌ها پس از اهدای جوایز پایان نمی‌یابند، بلکه به کلی «تمام» می‌شوند. آیا تنها هدف برگزاری این مراسم صرفاً جایزه دادن و تقدیر از عده‌ای محدود است؟ به عقیده من جشنواره‌ها دست‌کم در این بازه زمانی باید دارای بار آموزشی بیشتری شوند. هر داور می‌تواند مثلاً پنج

خط درباره مجموعه‌ای که خواننده است بنویسد و به فرستنده اطمینان بدهد که اولاً اثرش واقعاً خواننده شده و ثانیاً دلایل رد اثر او چیست. این مسأله علاوه بر احترام به نویسنده و جلب اعتماد او، به وی کمک می‌کند تا نقاط ضعف خود را از منظر یک استاد شناخته و درصدد رفع آنها برآید. با این روش هر جشنواره می‌تواند به جای سرخوردگی برای نویسندگان ناگامیاب، نویدبخش سرآغازی نو برای تلاش و تحرک بیشتر باشد.

موضوع آخر وجود جوایزی است که علی‌رغم یک کشیدن نام استانی یا حتی کشوری، فاقد برد اطلاع‌رسانی مناسب هستند. شما به‌عنوان یک صاحب اثر فقط زمانی متوجه برگزاری اینگونه جشنواره‌ها می‌شوید که اسامی برندگان اعلام شده است. بدیهی است که یک جایزه زمانی ارزشمند و قابل افتخار است که تمامی مراحل آن عادلانه طی شود. چطور می‌شود یک نفر یا خودش مسابقه بدهد و از برنده شدنش لذت ببرد؟ اگر عده‌ای دورهم جمع شوند و به خودشان و دوستانشان جایزه دهند، این کار چه افتخاری می‌تواند داشته باشد؟

اما مسأله وقتی دردناک‌تر می‌شود که احیاناً این بازی خانگی، نامی ملی یا استانی را نیز یک می‌کشد. خلاصه کلام اینکه به نظر می‌رسد برای خروج از این شبه بن‌بست ادبی نیازمند تأسیس یا گسترش نهادهی حرفه‌ای- نه لزوماً دولتی- هستیم که ساز و کار دقیقی برای این دست جشنواره‌ها تدوین نماید. قواعدی مشخص که بتوانند تضمین کننده فرایندهای عادلانه جشنواره‌ها را ابتدای شکل‌گیری تا فراخوان و سپس داورۃ و حمایت از آثار برگزیده باشد و اعتبار گمشده آنها را بازگرداند.

آتی ادبی خوش درخشیدند و در آینده جایگاه ادبی شایسته‌ای به‌دست آوردند، معنای آن این است که این جشنواره از نظر کیفی و فنی به میزان قابل توجهی به وظیفه ذاتی‌اش درست عمل کرده است. چرا که در ۲۰ وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم افراد برگزیده، در اکثر دوره‌های قبلی شعر خوزستان، قریب به اتفاق، شاعران قابل تأملی در شعر امروز هستند و به قولی دولت مستعجل نبوده و انتخاب آنها یک حرقه ادبی و حادثه نبوده است. اصولاً هنر هیچ رابط‌های با اتفاق ندارد و موفقیت در آن نتیجه کار و ممارست است.

مسأله مهم دیگر این است که جشنواره خوزستان با تمام قوت و ضعف‌هایش تبدیل به سنت ادبی شده است و به یک معنا یک کار ادامه‌دار شده است و افتان و خیزان خودش را تا به امروز رسانده و این برای کشور ما که همه چیزش فصلی و کوتاه مدت است بسیار حائز اهمیت است، چرا که ما کار ادبی ممتد بسیار کم داریم.

شوربختانه بسیاری از جشنواره‌های مستقل ادبی در این سال‌ها اولاً مدام متوقف شده‌اند. ثانیاً در سال‌های بعد نام و نشانی از برگزیدگان آنها پس از برگزیده شدن، باقی نمانده یا اگر مانده چندان قابل اعتنا نبوده‌اند. و البته پادمان نرود معیار بودن جایزه خوزستان به دو علت مهم برمی‌گردد. اول داوران شایسته و فنی جشنواره و دوم کاربلدی و صداقت و شرافت برگزارکنندگان جشنواره. با این حال در مقام یک دوست،

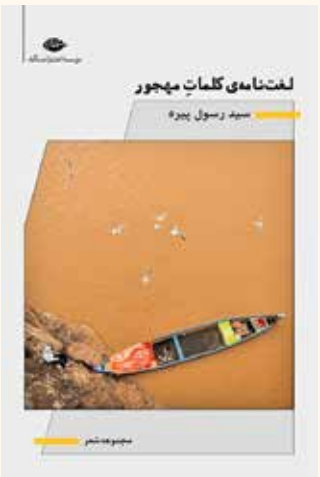
■ **سه‌شنبه ۸ تیر ۱۴۰۰**
■ **سال بیست و هفتم**
■ **شماره ۷۶۶۴**



رسول پیره می‌نویسد و هر چه که در شعر خوب به حاشیه‌های آدم‌ها و پدیده‌ها و اشیای می‌پردازد، در زندگی شعری‌اش بی‌حاشیه است. در شعرهای او آبادی‌ها و شهرها کم‌تر به‌هم شباهت دارند و شاعر بیش از آنکه از گل‌های کاغذی شهر فریفته شده باشد؛ شیفته سادگی‌ها و صمیمیت‌هایی است که در عین سهل و سادگی، مخاطب را در لایه‌های معنا و اهروهای تماشا متوقف می‌کند. غلبه تغزل در دفتر‌های پیش از این رسول پیره در مجموعه جدید او «لغتنامه کلمات مهجور» کمتر شده است و شاعر بیشتر چشم در پیرامون خود چرخانده است و گذر سالیان و مراقبات روحی و مراعات انسان را در این دفتر می‌توان به وضوح مطالعه کرد.

سه شعر از رسول پیره

چهره‌ام چندبار عوض شده است
و شاید دیگر خودم را مثل قبل نشناسم
زن‌بورا عطر گل سرخ را کشته‌اند
به کتابخانه رفتم
انجا هم مترجمان
عطر گل سرخ را در کتاب‌ها کشته بودند.



روایت علاقه در عهد شباب

نگهداری از غم‌های ظریف و بیهوده در پستوی روح
مراقبت از غزلیات شمس
دلجویی از غروب دوشنبه‌ها
دلدادگی به پنجره‌های خانه با تماشای او شروع شد
گذاشتم آفتاب به تنهایی‌ام بتابد
به خانه رفتم و به ترکیب قفل‌ل و اسفناج
و پیدا کردن لغتی مهجور در دست دهمخدا
مشغول شدم
او را به‌نگاه دیدم
مطمئنم
آن چهره گندمگون
مسیر باران‌ها را عوض کرد
علاقه
مثل آمدن سیل ناگهان
معماری زندگی را به‌هم ریخت
پنهان نمی‌کنم
که شکفتن لاله زُخْش
آثار عجیبی داشت؛
پنجره‌ها نور بیشتری گرفتند
کتاب‌ها کم‌حرف شدند
و نام‌گذاری گیاهان از همان روز شروع شد
پنهان نمی‌کنم
که آمدن او
کشف آتش در اولین برف کوهستان بود
به او که نگاه می‌کردم
سکونتم طولانی‌تر می‌شد یا شادی‌ام؟
غافل بودم
اگر شاخه‌های دو درخت برهم بیفتند،
کدام زودتر می‌شکند؟

وطنیه

روزنامه‌ها
چاقو خورده‌اند
از خبر
گریختن آدم‌ها
به دور دست
زبانم را تبعیده کرده‌اند
به دهان چند توریست چینی
که آمده بودند با تخت جمشید عکس بگیرند

مکاشفه شاعر

درگفتن نامش خسیس بود
طوری که باران‌ها او را به یک نام
و بادها به‌نام دیگر صدا می‌زدند
- انگار گیاهی کمیاب،
یا بوته افسرده برنجی در شالیزار -
چون شکفتن گلی در دامنه
تقارن کوه را به هم زده بود
نامش تکه‌ای از صبح بود
و با زندگی همان کاری را می‌کرد
که با مرگ
بدون اینکه خیس شود از آب‌ها می‌گذشت
مثل رودخانه‌ای
که از دریا می‌گذرد
و با همان سماجتی
که دست باران را به گرمی می‌گرفت
محبوبه‌ها را می‌کاشت

کمتر چشم به خود داشت و هیچ نگران نوشته‌های ناتمام و ننوشته‌هایش نبود. اهمیت علیرضا راهب در روزگاری که شعر به نفس نفس افتاده است به‌دلیل طبیعت او درگفت‌وگو با جوان‌ترها و دغدغه‌مندی «چه شن‌ها» و «چگونه شن‌ها» ی آنها بود. بهانه‌گیر نبود و هرکجا و هرچه که می‌توانست به شنیدن شعر و معلمی‌اش مشغول می‌شد. خیلی از جوان‌ترهای امروز شعر از مدرسه شعر او معرفی شده‌اند. به قول خودش او به جز تربیت شاعر کاری دیگر نداشت و برای این کار چند صندلی در کافه‌ای حتی کفایت می‌کرد که شاعران را به شنیدن هم دعوت کند. راهب معتقد بود ادبیات باید اتفاق بیفتد و برای آن نباید منتظر کسی باقی ماند.

چند شعر از علیرضا راهب

مرگ می‌تواند ادامه آواز من باشد

که سالیان
کنار آتش چوپان‌ها
بر لب البرز گرم می‌شود
تنرس
بومیان می‌گویند
درختی که تیر نخورد
ثمرش تلخ می‌شود!
شراب و دشنه بیاور
برقص
فردا شاید آخرین پرچم زمین
رقص گل‌های پیراهنت باشد
که کرده می‌پراکند در باد

سرد و سیاه و تاریک

با دیوارهای فرو ریخته
و دهان سرد شومینه‌ای که خاطره‌ها در آن
این یک ویرانه است
دلیش را هم که بدانی باز فرقی نمی‌کند
ویرانه ویرانه است

چیز مسخره‌ای است

اگر مردن در رختخواب باشد
مسخره است که روشن‌ت کنند
که مثل سیگار تا آخر بسوزی
و سرنوشت
پاشهای باشد که
برای له کردنت فرو می‌آید!
و مرگ، این گربه دست آموز
نشسته بر لب پنجره ماه را لیس می‌زند

هیولای عجیبی بود مرگ

وحشتی در دور دست
دایهام می‌گفت:
یا از دیوار شکسته می‌آید
یا از پارگی لباس نفوذ می‌کند
یا...
چهره نداشت
ردپا نداشت
بار اول که جنازه دیدم
احساسش کردم
مثل این که از دور دست جنگل
حضور ارة برقی را از نعره‌هایش احساس کنی
و بلرزی
رفته رفته نزدیک‌تر شد
آن روزها قوی بود
حریف قصاب محله!

هر چه نزدیک‌تر، کوچک‌تر شد
آنقدر که نامش در اخبار ظهر رادیو آمد
بعب اول که افتاد
دیوار شکسته و لباس پاره فراوان شد،
مرگ از پا افتاد
دلم به حالش سوخت
مرگ، بازچه کودک‌ن محله
بر زمین می‌خزید
با سر شکسته و تن کیود
خودش را از زیر پای جمعیت بیرون می‌کشید
به خانه آورد و تیمارش کردم
دایه، روحت شاد
حالا من نشسته‌ام توهمات کودکی‌ام را می‌نویسم
و مرگ، این گربه دست آموز
نشسته بر لب پنجره ماه را لیس می‌زند